



سیدحسین امامی

روزنامه‌نگار

کتاب «فلسفه سیاسی چیست؟» اثر لئو اشتراوس با گزینش مقالات توسط دکتر فرهنگ رجایی (استاد علوم سیاسی دانشگاه کارلتون اتاوا) در سال ۱۳۷۲ منتشر و پس از آن تا سال ۱۳۹۴ چهار بار تجدید چاپ شد. لئو اشتراوس (۲۰ سپتامبر ۱۸۹۹ در کیرشن آلمان - ۱۸ اکتبر ۱۹۷۳ در آنابولیس آمریکا) نظریه‌پرداز و مورخ فلسفه سیاسی آلمانی-آمریکایی بود. وی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان فلسفه سیاسی قرن بیستم محسوب می‌شد و شاگردان زیادی را در دانشگاه شیکاگو تربیت کرد و محققان برجسته‌ای که به اشتراوسی‌ها معروف هستند، از مکتب فکری او پیروی می‌کنند. روش منحصر به فرد و پیچیده اشتراوس در تفسیر آثار و اعتقادات نویسندگان بزرگ و انتقاد وی از مدرنیته باعث شده اشتراوس و مکتب فکری او مخالفان زیادی نیز داشته باشند. بیشتر آثار اشتراوس به تفسیر متون قدیمی تاریخ فلسفه به‌ویژه آثار افلاطون و ارسطو اختصاص دارد که برای تفسیر آنها از آثار فلاسفه مسلمان و یهودی قرون وسطی همچون ابن کیمون و فارابی بهره می‌گیرد. وی از منتقدان فلسفه مدرن است و معتقد است دیدگاه‌های فلاسفه قدیمی وادیان و حیانی به مراتب محکم‌تر از نظرات پایه‌گذاران فکری مدرنیته همچون ماکیاولی، هابز، لاک و روسو بوده‌است. با فرهنگ رجایی راجع به لئو اشتراوس گفت‌وگویی کرده‌ایم که از نظر می‌گذرانید.

۱۱۱

آقای دکتر ترجمه مجموعه مقالات اشتراوس درباره فلسفه سیاسی جزء اولین آثار شماسدت و در ایران هم عمدتاً شما را با این اثر می‌شناسند. چه شد که سراغ اشتراوس رفتید و چرا این اثر تدوین شد؟

لئو اشتراوس به بنده چگونه اندیشیدن را آموخته است و آن هم نه دانش که بیشش؛ این تمایز بسیار زیبا از آن خودم نیست و از آن روان شادش هرگز مسکوب است که بین طرز فکر [حیثیش] و سطح فکر [حتمایز] تمایزی می‌گذارد و من اولین بار که با این تمایز برخورد کردم دیدم چه تمایز کوبنده و کارسازی است. آن‌جا که بنده بر آنم تا تفاوت بین جوامع در حال توسعه مثل کانادا، آمریکا، اروپا، ایران دوره هخامنشی، ایران دوره صفوی، جهان اسلام دوره عباسی، جهان اسلام دوره گورکانی در شبه‌قاره را با جوامعی که به زبان شیوای دکتر شایگان - که چندی است ایشان را از دست داده‌ایم- در تعطیلی تاریخی به‌سر می‌برند، بیان کنم که دقیقاً تمایزشان در تفاوت بیشش و دانش است. چه‌سا جوامعی که در تعطیلی تاریخی تشریف دارند، سطح و فکر دانش‌شان از جوامعی که در حال توسعه هستند، بالاتر هم باشد اما از بینش، مشکل دارند. تعبیری که من از لئو اشتراوس دارم با دو موضوع «ستایش کنندگان اشتراوس» و «مخالفان او» بسیار متفاوت است. ستایش کنندگان اشتراوس، ایشان را «کاشف اسرار» می‌دانند و به‌خصوص روی کتاب معروف او «سرکوب و هنر نویسندگی» تأکید می‌کنند و کسانی هم هستند که خیلی دوستش ندارند و او را «پدر محافظه‌کاری جدید» می‌نامند. بی‌بی‌سی یک مستند هشت ساعته فوق‌العاده ساخته که یک حرف اساسی دارد: «وظیفه عمل سیاست ارائه نظم و تا حدودی انصاف بود اما اخیراً را برآوردن این وظایف ناتوان شده؛ اما به کشفی رسیده‌اند و آن این است که ما را از یک جهان مخوفی نجات می‌دهند و تا یک‌دلی می‌کند که پیامبر چنین‌نگرشی در غرب، اشتراوس است که پدرم محافظه‌کاری جدید محسوب می‌شود که معادل آن در جهان اسلام سید قطب است.»

علاقه‌مندان می‌توانند این بحث را دنبال کنند.

هیچ کدام از این دو موضوع برای من جالب نیست، بلکه از دید من اشتراوس یک معلم فلسفه سیاسی است و به‌عنوان یک پرسش‌گر موشکاف، نقاد باریک‌بین «تاریخ‌نگری» و «عقل تحصلی» یعنی این دو دشمن جهان جدید است یا به‌تعبیری فلسفوی بین آتن و بیت‌المقدس یک صورت‌پردازی جاثانه‌ای از آثار ماندگار است که کندو در آن صورت‌پردازی تلاشی می‌کند سیاست و فلسفه را به‌هم‌زدیک کند. این‌ها هیچ‌گاه به‌هم‌دیگر نزدیک نخواهند شد و دو جهان در تقابل هستند اما این تقابل باید تقابلی سازنده و در حال گفت‌وگو باشد و اشتراوس سعی می‌کند که این گفت‌وگو را فراهم کند.

مساله‌اش بیشتر فلسفی است؟

به گمان من پرسش جالب اشتراوس این است که کارکرد اجتماعی فلسفه را برای ما توضیح بدهد. به‌همین دلیل در همان کتاب «سرکوب و هنر نویسندگی» از بینش جامعه‌شناسی فلسفه صحبت می‌کند. این عبارت از ایشان است که «می‌خواهد فلسفه را به‌طور جامع‌شناسانه معرفی کند و بیان کند که فلسفه نه به‌عنوان آموزش یا تجسّدی از دانایی، بلکه به‌عنوان سلوکی از زندگی برای مسائل راه‌حل ارائه می‌دهد که به زندگی سیاسی پویایی می‌بخشد.» در این لایه بینش، کاشف اسرار نیست.

خواننده نباید سعی کند راهایی را در نوشته‌های او کشف کند، بلکه باید تلاش داشته باشد دقیق بخواند. می‌خواهم از یک عبارت قرآنی استفاده کنم؛ خصیصه حضرت یوسف (ع) علامت‌شناسی بود. گفته می‌شود خصیصه جالب شکسپیر در این است که ۶۵ درصد مفاهیمش فقط یک‌بار آمده‌است، یعنی هر کلمه‌ای را خواسته به کار ببر، خوب فکر کرده است. دوستانی که فیلم معروف آمادئوس را دیده‌اند در شهر استراسبورگ وقتی موتسارت برای اولین بار می‌خواست مطلبی را ارائه دهد، از اوسوال می‌کنند نظرت چیست؟ رئیس موسسه می‌گوید نت‌های زیادی دارد.

موتسارت می‌گوید: کدامش؟ تنها جوابش همین است؛ یعنی دقت کنید که بی‌دلیل فلان نت یا فلان سکوت یا... آن‌جا نیست. همه این‌ها یک علائمی دارد. باید علائم‌شناس باشیم. به‌نظر من این کتاب دعوت به‌خواندن «علائم‌شناسی» است به زبان خود ایشان، آن ادبیات به‌طور خاص -یعنی ادبیات کتاب‌های ماندگار برای همه خوانندگان- نیست بلکه صرفاً برای خوانندگان قابل اعتماد و هوشمند است. واقعیتی که چنین ادبیاتی را ممکن می‌کند در این حکمت نهفته است که «انسان‌های بی‌فکر، خواننده‌های بی‌دقتی هستند و اهل فکر، خوانندگان پردقت.» [اهل فکر یعنی] خواننده‌ای که نگاه‌غرض‌آلود ندارد. [می‌گوید] سعی کنید درون نویسنده بروید تا ببینید چه چیزی نوشته‌است. یا به زبان استاد روش‌شناس، آبراهام کاپلان، باید منطق درونی نوشته را گرفت. روان شاد شاملو راجع به حافظ گفته [بود] که او تمام شعرهایش را سوزانده و این‌ها [که باقی‌مانده،] بی‌خطرترینند. این، گونه‌ای از افسانه‌سازی است و واقعاً این‌طور نیست. لب‌لباب کتاب «سرکوب‌گری و هنر نویسندگی» این است که «وقتی می‌خواهی سراغ کتاب من بیایی، لطفاً فکر کن.»

مثل مارکس که گفت من مارکسیست نیستم، من هم اشتراوسی نیستم حتی اگر هزاران صفحه‌ا اشتراوس ترجمه کنم برای اینکه قرار نیست باشم این هنر نیست که من کپی اشتراوس باشم. اگر قرار است روی شانه اشتراوس بایستم و حرف بزنم، گفت‌وگویی صورت نخواهد گرفت. منظور او از «جامعه‌شناسی فلسفه» این است که این ادبیات بسیار پیچیده که بزرگ‌ترین اذهان بشر به‌جا گذاشته، چه نوع ادبیاتی است؟ من می‌خواهم منطق این را استخراج کنم تا بگویم این منطق در جامعه چگونه کار می‌کند. او صادقانه اعتراف می‌کند اذهانی که ما می‌خواهیم به آنها گوش کنیم به‌هیچ‌وجه، بزرگ‌ترین اذهان قرن نیست. این صرفاً یک بدشانسی گریزناپذیر است که ما از گوش دادن به بزرگ‌ترین اذهان هند و چین محروم هستیم، ما زبان آنها را نمی‌فهمیم و نمی‌توانیم زبان آنها را یاد بگیریم. او صادقانه اعتراف می‌کند که نمی‌داند. وقتی من نمی‌دانم، نباید معتقد باشم آنها به پیچیدگی هابز و روسو به این قضیه فکر نکرده‌اند، بلکه به این دلیل است که من دسترسی ندارم. این اشتراوس برای من جالب است؛ نه پدر محافظه‌کاری جدید و نه کاشف اسرار. به این دلیل بود که وقتی من در ایران درس می‌دادم، فکر می‌کردم اگر بخواهم از کسی کمک بگیرم برای تدریس فلسفه سیاسی باید سراغ چه کسی بروم؟ آن موقع برخی از مقالات او را در کلاس درس دادم و ترجمه کردم. آقای بیژن عبدالکریمی که در دانشکده فلسفه دانشجوی من بود و الان از دوستان اهل قلم است، آن موقع اصرار کردند که اجازه بدهید ما این‌ها را در برپاوریم و بعد مجموعه‌ای شد با عنوان فلسفه سیاسی چیست؟

متن اصلی کتاب «فلسفه سیاسی» چیست شامل ۱۰ مقاله است، چرا شما فقط سه مقاله را ترجمه کردید و بقیه مقالات به‌ویژه مقاله پنجم که درباره فارابی است را ترجمه نکردید؟
بله، این همان کتاب نیست. قرار نیست باشد. من موظف نیستم سوالی را که اشتراوس داشته و برای جامعه غربی کتابی جمع کرده، همان را تکرار کنم. وقتی من کتابی را عیناً از منطق درونی آن‌جا ترجمه می‌کنم، باید بینم منطق درونی اینجا چیست؟ به‌همین دلیل آن کتاب چیزی است که الان هست. چند تا از مقالات مهم آن از همان «فلسفه سیاسی چیست» اشتراوس است، ولی چند مورد دیگر از جاهای دیگر است.

پس چرا نامش را همان نام کتاب اشتراوس «فلسفه سیاسی چیست؟» گذاشتید؟
برای اینکه یکی از مقالات با این عنوان است. من چقدر خوش‌آمد که دوستان ویراستاری جهان نشر، این مقاله را پیش‌گفتار کردند. وقتی کتاب برای بازچاپ حاضر می‌شد پیش‌نهاده‌ام این بود که اجازه بدهید من دو، سه مقاله دیگر هم به آن اضافه کنم، بلکه بتوانیم به کمک این دو، سه مقاله، حرفی منسجم برای خواننده ایرانی بزنیم. سعی کردم در این مقدمه توضیح دهم. در این کتاب جدید، من یک تقسیم‌بندی جدیدی هم گذاشتم. گفت‌مان

اندیشه

تاثیرگذاری لئو اشتراوس بر فلسفه سیاسی در گفت‌وگو با فرهنگ رجایی

سرمایه‌داری ما مرکانتالیسم است

بنیاد را کفلر ۲۳۸ میلیون دلار برای علوم انسانی هزینه کرده است



بعد از این سال‌ها به چه دریافت‌هایی درمورد علوم سیاسی یا کلاز جهان مدرن رسیدید؟ یا چه مطالبی برای طرح در فضای ایران متناسب است؟

همه کارهایی که یک شخص انجام می‌دهد متعلق به خودش نیست. اگر کسی با جرأت ادعا کند کتاب‌هایی که نوشته مال خودش است، مثل این می‌ماند که معماری در خانه کسی را بزند و بگوید این خانه از آن من است، چون من طرح این خانه را داده‌ام. حالا اگر من جسارت می‌کنم و می‌گویم بعضی از کارهایم جالب است، برای این است که این کارها مال من نیست. من کتابی با عنوان «مرکه جهان بینی‌ها» دارم. آن‌جا تمایزی بین مرکه‌آرا و مرکه جهان‌بینی‌ها گذاشته‌ام. من اگر به ایران برگردم و درس توسعه بدهم مطمئن باشید هیچ کدام از این بحث‌هایی را که در جهان، بحث توسعه کشورهای غربی و شرقی هست، نخواهم گفت. فرق بین کشورهایی که در حال توسعه هستند، مثل کانادا، آمریکا و اروپای غربی و جوامعی که در تعطیلی تاریخی هستند این است که در آن‌جا مرکه‌آرا حاکم است و در جوامع ما، مرکه جهان‌بینی‌ها.

امیدوارم اگر نقطه‌نظری ارائه‌می‌دهم به حساب مرکه‌آرا بگذارد. روایت کوژو از هگل روایت بسیار جالبی است اما برای جامعه ما بسیار خطرناک است. به‌دلیل اینکه ارکستری که چندین روایت از هگل ارائه می‌دهد، وجود ندارد؛ چه روایت کوژو که یکی از آنها باشد یا روایتی که از هایدگر توسط مرحوم فردید ارائه شد، بسیار خطرناک است. به‌این دلیل که ارکستری وجود ندارد که یکی از نوازندگان آن روایت هایدگری را بدهد. ما روایت غرب از هایدگر را نداریم؛ به‌همین دلیل آن روایت خطرناک است. بنابراین اجازه بدهید قرائت مهمی را ارائه دهم که قرائت دولت‌مدار از یک سو و از سوی دیگر قرائت نگرش خطی تاریخ است. در دنیا بیش از چند اندیشمند بزرگ نداریم؛ یکی چارلز تیلور، دیگری هابرماس و دیگری ژرژک است، کسی غیر از این‌ها نداریم. با همه احترامی که برای هابرماس قائلم، معتقد تجد، پروژه نیست. پروژه از بالا طرح می‌شود. زیبایی تجدد در این است که «روند» محسوب می‌شود، نه پروژه و طرح! آن کس که آن را «طرح» ارائه می‌دهد، می‌خواهد بگوید متعلق به ماست. مثل اینکه بگویم بیمارستان، یک پروژه مسلمانی است؛ این گونه نیست. بیمارستان محصول ذهن ابتکاری یک انسان است که تصادفاً باش این سینما بود. این را نباید به یک پروژه مسلمانی تبدیل کنیم. آن روایت می‌گوید چیزی به‌نام دولت وجود دارد و این دولت یک تاریخی دارد و تاریخش هم فلان بود. کسی که هوشمندانه گفت در جهان دو جهان بینی بیشتر وجود ندارد، سیدحسین نصر است. سیدحسین نصر در کتاب معروف خود، علم و قداس است که به فارسی هم ترجمه شد، این را گفت که ما در طول تاریخ بیش از دو جهان بینی نداریم و بقیه تنها حاشیه است. جهان بینی اول نگرش خداحضوری است که باور دارد هر آنچه اتفاق می‌افتد و مشروعیت دارد با امضای خدا یا خدایان است. این خدایان هستند که مشروعیت می‌بخشند. حالا این خدا می‌تواند، خدای واحد باشد یا خدای چندگانه. نگرش دوم هم، نگرش انسان‌حضوری است. اشتراوس از آن انقطاع حرف می‌زند، انقطاعی که «دنای شهر» را به «شهر دنیا» تبدیل کرده است. چیزی که غامض است و ما نتوانسته‌ایم آن را به یک بحث پیچیده نظری تبدیل کنیم، این است که بالاخره ما می‌خواهیم کجا باشیم؟ حد و حدودش کجاست؟ این چیز تازه‌ای هم نیست. الان حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال است که ما تکلیف خودمان را روشن نکرده‌ایم. به‌همین دلیل ضمن اینکه من بسیار به تاریخ‌مان مباحثات می‌کنم ولی اصلاً تاریخ درخشان‌نی نداریم چون در آن سه انقلاب، چهار کودتا، پنج به‌هم‌زدگی و... وجود دارد. مثل این است که من بگویم با همسرم رابطه خیلی خوبی دارم، اما بار به طلاق کشیدیم و پنج‌بار پلیس در خانه ما آمده است و ۱۰ بار با همدیگر برخورد فیزیکی داشتیم. به‌همین دلیل معتقدم واحد مطالعه ما باید یک چیز دیگر باشد. اگر ما می‌خواهیم بدانیم چه کار می‌کنیم، واحد مطالعه «تولید تمدنی» است. سرگذشت این جامعه است که می‌گوید دولت -به جای اینکه هگل می‌گوید دولت خدا است- نوکر است. دولت نوکری بیش

کرده‌ام مثلاً «گفتمان یک: قانون عقل جهان داری امر سیاسی» است. قانون عقل خانه‌داری، دوستی، خریدوفروش، پدری و مادری و... جهان‌داری به‌مراتب از «اصول علم سیاست» دقیق‌تر و درست‌تر است. برای اینکه سیاست یک بعد کوچک از جهان داری است. به‌همین دلیل گفتمان اول را «قانون عقل فلسفیدن در امر سیاسی» گذاشتم. ام عنوان را که «اشتراوس فیلسوفی بین اورشلیم و آتن است» از آن‌جا گرفته‌ام. مقاله می‌خواهد بیان کند چه تعبیری می‌توان از انسان داشت.

گفتار دوم این است که انسان چگونه می‌تواند خودش را برای امر سیاسی بسازد؟ من آن مقاله معروف اشتراوس، یعنی «تعلیم و تربیت لیبرالی» را انتخاب کرده‌ام که این عبارت بسیار کوبنده است. به قول اشتراوس تعلیم و تربیت لیبرالی، آزادشدن از عوامی و ابتذال است. کسی می‌گفت به‌نظرم لیبرالیسم را نباید آزادی‌خواهی معنی کنیم، بلکه باید آن را حقوق‌گرایی بنامیم. به‌نظر من حرف‌بسیار زیبایی است، چون «آزادی بیان»، «انجمن» و «برابری در برابر قانون» یکی از حقوق است. معادل این حقوق‌گرایی در زبان فارسی، ادب است. تعلیم و تربیت لیبرالی به انسان ادب یاد می‌دهد؛ حد و حدود را مشخص می‌کند. آن مقاله، یک مقاله

اساسی است برای اینکه در درونش دو بخش با عناوین «تربیت و فرهنگ» و «تربیت و سیاست» دارد.

مقاله سوم «فلسفه سیاسی و تاریخ» است که [بیان می‌کند] چه رابط‌های بین فلسفه سیاسی و تاریخ وجود دارد. جامعه به‌تعبیر آقای دکتر شایگان، دچار فلسفه‌های غیربهداشتی است که یکی از فلسفه‌های غیربهداشتی، تاریخی‌گری است.

گفتمان دوم در کتاب جدید، سنت و تجدد است که گفتار چهارم آن تحت عنوان «فلسفه سیاسی کلاسیک» است. فلسفه سیاسی کلاسیک چگونه به امر سیاسی نگاه می‌کند. گفتار بعدی هم «فلسفه سیاسی و امواج تجدد» است. برای اینکه اشتراوس معتقد است تجدد یک شکل نداشت و سه موج متعدد داشت و هرکدام از این امواج تأثیراتی داشتند. بالاخره در گفتمان سوم نمونه‌هایی از فلسفه سیاسی ارائه داده‌ام و دو مقاله انتخاب کرده‌ام و هر دو هم از آن اشتراوس است. به این دلیل این مقالات را انتخاب کردم که عده زیادی برآنند همه چیز جهان غرب از افلاطون است. جمله معروف وایتهد را شنیده‌اید که می‌گوید تمام فلسفه غرب، زیرنویسی از فلسفه افلاطون است. بنابراین یک گفتار بر افلاطون متمرکز است که می‌خواهد بگوید چگونه می‌توان به یک فیلسوف کلاسیک فکر کرد. گفتار بعد هم راجع به ماکیاولی است. عده‌ای معتقدند ماکیاولی پیامبر جهان تجدد و علم سیاست جدید است. فرقی نمی‌کند شما چه فیلسوفی را می‌خواهید مطالعه کنید، چه قدیم و چه جدید؛ مهم این است که باید کاربرد داشته باشد. برای همین خودش همه کارها را کرده است. او از قدما، سده‌های میانه و معاصرین هم انتخاب کرده است. این باعث شد که اسم این کتاب «فلسفه سیاسی» مقالات منتخب» شود. بعد در مقدمه اشاره کردم که چه جنبه‌هایی در فلسفه سیاسی می‌بینیم.

نیست و هیچ‌وقت نوکری بیش نبوده است. با احترامی که به اشتراوس قائلم، ماکیاول اولین پیامبر «انسان‌حضوری» نیست. کاتولیه، اولین فیلسوف انسان‌حضوری است که در هند باستان بود یا اگر تنسسر را در نظر بگیریم. تنسر در نامه‌اش می‌گوید هر آن کس که قانون عقل جهان داری را رعایت نکند و بگوید پیامد کار بر من نرود، به او می‌گویم به تنبیره‌اش خواهد رفت. منظور از تنبیره هم جنجال است که همه چیز به‌هم می‌خورد. بنابراین ما باید یک قرائت دیگری داشته باشیم. قرائتی که از خودمان برمی‌آید حتی اگر می‌خواهیم راجع به تاریخ اندیشه سیاسی بگویم باید قرائت خودمان را داشته باشیم، اما اگر می‌خواهیم با این چهار روایت بسنجیم، پیغمبر موج چهارم، کتاب ثروت ملل است که در آن سرمایه مهم می‌شود. منتها چه نوع سرمایه‌ای؟ همه چیز! من کتابی راجع به مشکوّم، آقای تامسون نوشته بودم که بعدا ان‌شاء‌الله به فارسی هم ترجمه می‌شود. برای این کار مجبور شدم به بنیاد را کفلر بروم و مطالعه کنم. راکفلری‌ها شرکت نفت درست کرده‌اند، ولی از ۱۹۱۳ که بنیاد را کفلر تأسیس شده است تا ۱۹۷۵ که مورد توجه من بود، بنیاد را کفلر ۲۳۸ میلیون دلار برای علوم انسانی هزینه کرده است. می‌بینیم که اینجا سرمایه فقط پول نیست؛ سرمایه در عین حال پارک، شهر، کتابخانه و... است. اگر آن روایت را بپذیریم که روایت بسیار جالبی است ثروت ملل است. پیغمبر موج چهارم آدم اسمیت است که می‌گوید سرمایه باید مهم باشد. اما ما سرمایه‌دار نداریم، مرکانتالیسم داریم. برای بعضی پول مهم است، برای برخی طلا و برای بعضی ساختمان و... مهم است. به‌همین دلیل ما سرمایه‌دار نداریم و البته زمانی داشتیم. ما در اراک سرمایه‌داری داشتیم که شب چله از حجره این آقا ۵۰۰ گونی زغال در اراک پخش می‌شد. این سرمایه‌دار است برای اینکه نگران است که فقط کرسی او گرم نباشد، اما همین سرمایه‌دار یک قران در خرید و فروش قالی تخفیف نمی‌داد و قیمت را کسر نمی‌کرد. موج چهارم این گونه است و موج مهمی به‌شمار می‌رود. به این موضوع توجه کنید که با رنسانس یک انقطاع کلان بشری رخ داده، اما آن روایت غربی متعلق به ما نیست. برای اینکه بحث‌های ما متفاوت است. اینکه بگویم در اصفهان آن زمان رضا عباسی مهم‌تر بود یا مال‌صدر! یا شیخ بهایی؛ هرکدام از این‌ها همه‌شان! مهم بودند! و اگر [یکی از آنها را بردارید، یک جای کار می‌لنگند. فرض کنید با توجه به تعریفی که از خودتان می‌کنید، بگویید من فقط می‌خواهم مثلاً در ریاضی پیش بروم، در آن صورت ممکن است که ریاضیدانان ما از همه مهم‌تر باشند، اما تعمیر بنده این است که در آن صورت شما «جهانگیر ریاضی» خواهید شد [اما] جهاندار نخواهید شد و تمدن نخواهید داشت، تولید همه‌جانبه‌گمانی نخواهید داشت.

کاری که اشتراوس راجع به فارابی کرد در مجموعه کارهایش یعنی یک قرائت جدید، یک روش جدید از فهم فارابی ایجاد کرد، به‌نظرم تحولی در فارابی‌شناسی ایجاد شد. اگر بخواهیم بین فارابی‌شناسان بزرگ جهان مانند تئوتن یا محسن مهدی و اشتراوس مقایسه کنیم، کار کدام قوی‌تر است؟

محسن مهدی، شاگرد اشتراوس بوده است. به‌هرحال شاگردش بود ولی بعداً مستقل شد یعنی [عجیب نیست که] فارابی‌شناسی محسن مهدی به‌مراتب قوی‌تر از اشتراوس باشد، ولی حرف اشتراوس این است که باید از تمام حرف‌های ماندگاری که متفکران بشری ارائه دادند، صورت‌برداری کرد. تفاوتی ندارد؛ می‌خواهد فارابی باشد، می‌خواهد کنفوسیوس باشد از چین باستان، ولی اشتراوس به‌خاطر شناسی که آورده، تعدادی از دانشجوی مسلمان پیدا کرده؛ از آن طرف خودش هم یهودی است، بنابراین به این میمون و فارابی توجه کرده و محسن مهدی هم در مطالعه متن‌های عربی به او کمک کرده است. به‌نظر من اشتراوس، همان کاری را با فارابی کرده که با افلاطون کرده است؛ یعنی می‌آید با منطق خودش می‌گوید می‌خواهم بفهمم او چه می‌گوید؟ به‌نظر ما که اصلاً این طوری به فارابی نگاه نمی‌کنیم، یک قرائت جالب و تازه است و به قول شما یک تحول ایجاد می‌کند [گویی در مناسبات امروز است] که فارابی دارد بازیگری می‌کند، فارابی دارد در جامعه خودش سوال می‌کند، فارابی می‌خواهد بگوید چگونه منطق این نگرش توحیدی که در مرکز آن خداست و بعد رسول است را در شهر بیابوم. بعد راجع به مدینه فاضله تفکر می‌کند. مثلاً شما می‌توانید مدینه فاضله را بگویید «مدینه توحیدی» و بعد آن وقت این سوال را طرح می‌کنند و می‌گویند [که] رئیس اول آن چه کسی می‌تواند باشد؟ رئیس اول آن می‌تواند پیغمبر باشد و شبه‌پیغمبر و به‌رحال در چارچوب یک «بوم» دارد فکر می‌کند، اشتراوس در درون یک متن اجتهاد می‌کند و می‌گوید این متن فقط به غرب تعلق ندارد، این متن به همه متفکران بزرگ تعلق دارد و به همین دلیل طبیعی است که برود سراغ فارابی. چه سا اگر به‌جای محسن مهدی، شاگردی از چین به سراغش می‌آمد، یک مقاله هم راجع به کنفوسیوس می‌نوشت یا اگر یک شاگردی به‌خوبی محسن مهدی از هند داشت، ممکن بود راجع به کاتیلیه بنویسد.

پس اشتراوس از فارابی در راستای آن کاری که در نظر داشته و هدفش بوده استفاده کرده است؟

اشتراوس به زبان بومی شاکر است؛ شاکر در مقابل کافر، شاکر یعنی قدرشناس، کافر یعنی پنهان‌کننده، ایشان یک شاکر بزرگ است از فکر ماندگار داشتن، فکری که از ظاهر به دور است، فکری که به عمق توجه دارد. بنابراین من هیچ تعجب نمی‌کنم و واقعاً این نکته را باور دارم که اگر شاگرد قابلی مانند محسن مهدی از هند می‌داشت؛ چه‌سا یک مقاله راجع به فیلسوفان هند باستان نوشته بود.